

بازتاب تحولات فکری و سیاسی اواخر عهد عثمانی در شعر عصر مشروطه ایران

باقر صدری نیا*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۳/۵ (صفحه: ۴۷-۷۸)

چکیده: ایران و ترکیه به عنوان بازمانده دو امپراتوری بزرگ، از دیرباز روابط و مناسبات گوناگونی با یکدیگر داشته‌اند. این مناسبات، با داشتن فراز و فرودهای تاریخی بسیار، در دو قرن اخیر از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. یکی از جلوه‌های آن را در مراودات هم‌گرایانه روشنفکران و اهل دانش و فرهنگ دو کشور، به‌ویژه در دوره مشروطیت، می‌توان دید. این مراودات تأثیرات متقابلی در حوزه فرهنگ و ادبیات هر دو کشور و به‌طور خاص ایران، بر جای نهاده است. از جمله این تأثیرات می‌توان به بازتاب رخدادهای فکری و سیاسی اواخر عهد عثمانی در شعر عصر مشروطه ایران اشاره کرد. مقاله حاضر عهده‌دار بررسی این موضوع در فاصله سال‌های ۱۳۰۹-۱۳۴۳ ق/۱۸۹۱-۱۹۲۴ م، یعنی از زمان تشکیل جمعیت اتحاد اسلام به رهبری سید جمال‌الدین اسدآبادی تا چند ماه پس از

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز (baghersadri@yahoo.com).

استقرار جمهوریت در ترکیه است. در مقاله با اشاره به زمینه‌های تاریخی رخدادهای فکری و سیاسی تأثیرگذار ترکیه، بازتاب آنها در شعر جمعی از شاعران دوره مشروطه بررسی شده است. میرزا آقاخان کرمانی، ادیب‌الممالک فراهانی، ملک‌الشعراى بهار، سید اشرف‌الدین حسینی قزوینی (نسیم شمال)، فرخی یزدی، عارف قزوینی و میرزاده عشقی از جمله سخنورانی هستند که در شعر خود این رخدادهای بازتاب داده‌اند. مقاله پس از اشاره به فراز و فرود مناسبات روشنفکران دو کشور، درصدد پاسخ به این پرسش است که چه عواملی در واپسین سال‌های حکومت عثمانی و پس از آن، به روند همدلی و همکاری روشنفکران و اصحاب اندیشه دو کشور آسیب رساند و بر واگرایی میان آنها دامن زد؟ رهیافت نهایی مقاله آن است که از دهه‌های پایانی قرن بیستم از دامنه واگرایی‌ها کاسته شد و روند هم‌گرایی با صبغه فرهنگی، رو به گسترش نهاد و در سال‌های اخیر نیز با قوتی بیشتر همچنان دوام دارد.

کلیدواژه‌ها: ایران، ترکیه، مشروطه، شعر فارسی، اتحاد اسلام، ناسیونالیسم.

۱ مقدمه

ایران و ترکیه نه تنها در دو قرن اخیر روندهای مشترک و مشابهی را از سرگذرانده‌اند، بلکه از اعصار دور دست تاریخ همواره پیوندها و مناسباتی استوار با یکدیگر داشته‌اند. شاید در مقاطعی از تاریخ جنگ‌ها و درگیری‌های سیاسی خلیج در این مناسبات پدید آورده باشد، اما دیرزمانی گذشته که مجدداً روابط پیشین از سر گرفته شده است. علاوه بر قرابت سرزمینی و همسایگی، علایق مشترک تاریخی، فرهنگی و دینی در بازسازی و ترمیم روابط دو کشور سهمی بی‌گفتگو داشته است. گذشته از مناسبات کهن تاریخی و فرهنگی میان دو سرزمین که در پاره‌ای از بررسی‌ها بدان اشاره شده (← ریاحی ۱۳۶۹: ۱-۲؛ امامی خویی ۱۳۸۹: ۴۱-۵۰)، پس از نبرد ملازگرد (۴۶۳ق/ ۱۰۷۱م) و پیروزی آلبارسلان سلجوقی بر رومانوس دیوجانس (قیصر روم) بود که انبوهی از ایرانیان راهی آسیای صغیر شدند و در مناطق مختلف آن سکونت گزیدند. این روند از اواخر قرن ششم هجری تشدید شد، به‌ویژه پس از شکست خوارزمشاهیان و غلبه مغول بر سرزمین‌های ایران، مهاجرت ایرانیان دامنه گسترده‌تر یافت و مناطق مختلف آناتولی به پناهگاه ایرانیان مهاجر، از جمله گروهی از شاعران و ادیبان ایرانی، تبدیل شد. حضور چشمگیر ایرانیان

و رواج زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در آسیای صغیر در عهد سلجوقیان روم، چنان پیوند استواری میان دو سرزمین ایجاد کرده بود که به دشواری می‌توان میان آنها تفکیک و تمایز قائل شد (برای مطالعه بیشتر ← صدی‌نیا ۱۳۹۰: ۳۰-۳۱).

این روند پس از روی کار آمدن دولت عثمانی نیز ادامه یافت، به طوری که جنگ‌های مکرر ایران و عثمانی در عهد صفوی نه تنها موجب توقف آن نشد، بلکه گاه سیاست‌های سخت‌گیرانه صفویان نسبت به پیروان مذهب اهل سنت، مهاجرت این قبیل ایرانیان و به طور خاص کسانی از اهل دانش و ادب را شتاب بیشتری داد. در این سال‌ها حضور تعداد قابل توجهی از شاعران و ایرانیان اهل ادب در آن سرزمین، مؤید این دعوی است. ویس دئیرمان‌چای، محقق ترک، در کتاب پارسی‌سرایان آسیای صغیر علاوه بر معرفی شاعران ترک پارسی‌گوی، هشتاد و دو تن از شاعران و سخنوران مهاجر ایرانی را معرفی کرده است که اغلب آنها در دوران حکومت عثمانی در آسیای صغیر اقامت داشته‌اند (دئیرمان‌چای ۱۳۹۷: صفحات مختلف، به‌ویژه مقدمه مترجم).

در دو قرن اخیر، پس از پایان منازعات ایران و عثمانی در زمان حکومت فتحعلی‌شاه و به‌ویژه با انعقاد قرارداد دوم ارزروم در ۲۶ جمادی الثانی ۱۲۶۳ / ۳۱ مه ۱۸۴۷، اختلافات مرزی و ارضی میان دو کشور پایان گرفت و فصلی تازه در مناسبات دو سرزمین گشوده شد. ماده ششم و هفتم این قرارداد، به‌ویژه در تسهیل و گسترش روابط تجاری - سیاسی میان دو کشور، اهمیت در خور اعتنایی داشت. ماده ششم متضمن پرداخت حقوق گمرکی معین از سوی بازرگانان ایرانی و لغو هرگونه مطالبات دیگر از جانب مأموران عثمانی بود و ماده هفتم آن به برقراری روابط کنسولی بین دو کشور تأکید داشت. با انعقاد این قرارداد «برای نخستین بار در تاریخ دیپلماسی ایران، دولت ایران علاوه بر سفیر مقیم در دربار عثمانی، نمایندگانی رسمی نیز در شهرهای مختلف منصوب می‌نمود تا اختلافات بین اتباع ایران با اتباع عثمانی را در محل حل و فصل نمایند و از تشدید آن جلوگیری کنند و در عین حال اتباع ایرانی را حمایت و هدایت نمایند» (پارسادوست ۱۳۶۴: ۷۲-۷۳).

پس از انعقاد قرارداد دوم ارزروم و به طور خاص بعد از جلوس ناصرالدین‌شاه بر سریر

سلطنت (۱۲۶۴ق/ ۱۸۴۸م)، مناسبات تجاری ایران با سرزمین‌های عثمانی گسترش بیشتری یافت. چنان‌که از سفرنامه‌ها و کتاب‌های خاطرات، مانند خاطرات حاج سیاح محلاتی، استنباط می‌شود در نیمهٔ دوم حکومت ناصرالدین شاه ایرانیان در مناطق مختلف سرزمین‌های عثمانی از ارزروم و طرابزون تا استانبول و متصرفات عثمانی در اروپای شرقی، حضوری چشمگیر داشته‌اند و حاج سیاح ضمن سفر خود در مسیر اروپا با آنان دیدار کرده است (سیاح محلاتی ۱۳۵۹: ۸۱، ۸۷).

متعاقب گسترش روابط بازرگانی، از اواخر قرن سیزدهم هجری به تدریج پای فرهیختگان و روشنفکران ایرانی نیز به آن سرزمین گشوده شد. انتشار روزنامهٔ اختر در ۱۲۹۲ق/ ۱۸۶۰م (دربارهٔ این روزنامه ← کهن ۱۳۶۳: ۱۰۱-۱۰۵) و حضور کسانی مانند میرزا حبیب اصفهانی (وفات: ۱۳۱۵ق/ ۱۸۹۳م) در استانبول گواه حضور روشنفکران و فرهیختگان ایرانی در آن سرزمین است. از اوایل قرن چهاردهم هجری شاهد حضور تعداد بیشتری از روشنفکران ایرانی در استانبول هستیم، از همین سال‌هاست که می‌توان از شکل‌گیری برخی حلقه‌ها و شبه‌حلقه‌های روشنفکری، ادبی و فرهنگی ایرانیان در استانبول و بازتاب پاره‌ای از رخدادها و تحولات فکری، سیاسی و ادبی سرزمین‌های عثمانی در شعر فارسی سخن گفت. پیش از این تاریخ، تحولات اصلاحی در سرزمین‌های عثمانی پس از فرمان گلخانه (۱۲۵۵ق/ ۱۸۳۹م) و آغاز دورهٔ تنظیمات، ذهن برخی از کارگزاران و سفیران ایرانی مقیم پایتخت دولت عثمانی را، به خود معطوف داشته بود. در اقدامات و آثار بعدی کسانی مانند میرزا حسین‌خان سپهسالار و میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله، به وضوح می‌توان نمودهای این تأثیرپذیری را دید (← آدمیت ۱۳۸۵: ۱۲۳-۱۲۸؛ حائری ۱۳۶۴: ۳۱-۳۲).

در مقاله‌ای به قلم نگارنده نشان داده شده که همچنان که در ادوار گذشته شعر ترکی تحت تأثیر شعر فارسی قرار داشته و از حیث صورت و محتوا و ام‌دار آن بوده، از دههٔ دوم قرن چهاردهم هجری نیز به مدت حدود سه دهه، شعر فارسی از تأثیر تحولات و رخدادهای فرهنگی، سیاسی و ادبی ترکیه برکنار نبوده است. در همان‌جا دربارهٔ تأثیر شعر نوگرای ترک بر شعر فارسی عهد مشروطه، از حیث ساخت و صورت، سخن گفته شده است (صدری‌نیا

۱۳۹۵: ۲۹-۴۵)، در اینجا به منظور تکمیل آن بحث، ذیل چند عنوان به انعکاس برخی از رخدادها و جریان‌های فکری و سیاسی اواخر عهد عثمانی در شعر عصر مشروطه ایران پرداخته می‌شود.

۲ اتحاد اسلام و بازتاب آن در شعر فارسی

دعوت به اتحاد ایرانی و عثمانی، تحت عنوان اتحاد اسلام، یکی از موضوعاتی است که از واپسین سال‌های حکومت ناصرالدین‌شاه تا دوران جنگ جهانی اول (۱۳۰۹-۱۳۳۶ق/ ۱۸۹۱-۱۹۱۸م) در اشعار بسیاری از شاعران ایرانی، از میرزا آقاخان کرمانی (مقتول ۱۳۱۳ق/ ۱۸۹۵م) تا میرزاده عشقی (مقتول ۱۳۴۲ق/ ۱۸۲۴م) بازتاب نسبتاً گسترده‌ای یافته است. این دعوت متأثر از سیاستی بود که در آن سال‌ها تحت عنوان «اتحاد اسلام» از سوی حکومت عثمانی اتخاذ و تعقیب می‌شد. این خط‌مشی سیاسی متعاقب شکست برنامه‌ای در پیش گرفته شد که براساس آن حکومت عثمانی تحت تأثیر تحولات اروپا، با اعطای حقوق برابر به اقوام و ملت‌های غیرمسلمان تحت سلطه خود، درصدد ملت‌سازی نوین برآمده بود (← آق‌چوره اوغلی ۱۳۲۷: ۳-۴). با شکست این سیاست که به عثمانی‌گری (عثمانجلیق) معروف شد، سران امپراتوری ناگزیر شدند با صرف‌نظر از استمرار سلطه بر ملت‌های غیرمسلمان اروپای شرقی، تنها به حفظ سرزمین‌های مسلمان‌نشین بسنده کنند و به موازات آن نفوذ خود را در میان کشورها و اقوام مسلمان خارج از قلمرو خود، از جمله ایران، گسترش دهند. سیاست جدید که به اتحاد اسلام یا پان‌اسلامیسم موسوم شد، در دوره عبدالحمید دوم (حک: ۱۸۷۶-۱۹۰۸م) جای اتحاد عثمانی را گرفت و به سیاست رسمی امپراتوری تبدیل شد (← انتخابی ۱۳۹۰: ۶۵). بر اثر چنین سیاستی بود که سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، برای پیشبرد خط‌مشی جدید به استانبول دعوت شد و با تشکیل جمعیت اتحاد اسلام به کوشش در این راه برخاست. هدف این جمعیت ایجاد وحدت میان پیروان مذاهب و فرقه اسلامی، بسیج نخبگان جهان اسلام به زعامت سلطان عثمانی و ایستادگی در برابر توسعه‌طلبی کشورهای غربی بود. این جمعیت که تحت حمایت سلطان عبدالحمید شکل گرفته و درصدد پیشبرد

خط مشی سیاسی حکومت عثمانی در سطح منطقه بود، در عین حال اهداف دیگری را نیز تعقیب می کرد. مبارزه با استبداد حاکم بر سرزمین های اسلامی و تلاش در جهت استقرار گونه ای حکومت مبتنی بر قانون از جمله اهداف اعضا، به ویژه اعضای ایرانی آن بود. چنین آرمانی بی گمان نمی توانست با خوی استبدادی دربار و دستگاه حکومت عثمانی و شخص سلطان عبدالحمید سازگار باشد.

اعضای این جمعیت متشکل از افرادی با ملیت های مختلف از جمله هندی، افغانی، ترک، مصری و ایرانی بودند (← وزیر کرمانی ۱۳۵۲: ۷۲۳؛ دولت آبادی ۱۳۷۱: ۹۹/۱) اعضای ایرانی این جمعیت از جمله میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حسن خان خبیرالملک، شیخ رئیس قاجار و افضل الملک روحی در شمار مخالفان سرشناس حکومت ناصرالدین شاه بودند و به موازات تبلیغ اندیشه اتحاد اسلام، مبارزه با حکومت ناصرالدین شاه در رأس برنامه های آنان قرار داشت.

تلاش های تبلیغی این گروه در آغاز با استقبال طیف های گوناگون و از جمله تعدادی قابل توجه از علمای ساکن عتبات و شخصیت های بانفوذ و روشن بین داخل کشور مواجه شد؛ صدور فتوای میرزای شیرازی در تحریم تنباکو و متعاقب آن نامه سید جمال الدین خطاب به این مرجع شیعی، جنبش تنباکو و لغو قرارداد رژی را می توان از جمله پیامدهای تحرکات تبلیغی این جمعیت به شمار آورد. با وجود ثمربخشی اقدامات این گروه، پس از مدتی و به دنبال ترور ناصرالدین شاه، بدبینی سلطان عثمانی به سید، ظهور عواملی همچون ترس سلطان از گرفتار شدن به سرنوشت شاه ایران، دسیسه های سفارت ایران در استانبول و برخی عناصر واپس گرای دربار عثمانی، تحت فشار قرار گرفتن اعضای جمعیت و دستگیری میرزا آقاخان و یارانش و تحویل آنها به حکومت ایران، جمعیت اتحاد اسلام که سید جمال الدین در محور آن قرار داشت، عملاً از هم پاشید و گفتمان اتحاد اسلام چند سالی رونق پیشین خود را از دست داد (برای آگاهی بیشتر ← ناظم الاسلام ۱۳۶۴: ۶، ۱۱-۵۳، ۹۱؛ آدمیت ۱۳۵۷: ۳۷، ۴۳). با این حال، حکومت عثمانی آن را به کلی از برنامه سیاسی خود کنار نگذاشت؛ همچنین پاره ای از عناصر این گفتمان در

آثار همفکران ایرانی سید جمال‌الدین و روشنفکران دوره مشروطه نیز تا پایان جنگ جهانی اول تداوم یافت.

در سال‌های جنگ جهانی، احیا و بازسازی اندیشه و خط مشی اتحاد اسلام، بار دیگر در دایره توجه دولت عثمانی قرار گرفت و ایرانیان مهاجر نیز ترویج چنین گفتمانی را به سود منافع ملی کشور خود ارزیابی کردند (← کسروی ۱۳۸۴: ۵۲۳)، از این رو دعوت به اتحاد ایرانی و عثمانی نه تنها در شعر کسانی مانند ادیب‌الممالک فراهانی (وفات: ۱۲۹۶ش/۱۹۱۶م)، سید اشرف‌الدین حسینی (وفات: ۱۳۱۲ش/۱۹۳۵م) و ملک الشعراء بهار (وفات: ۱۳۳۰ش/۱۹۵۱م) بازتاب یافت بلکه حتی شاعران دیگری مانند عشقی و عارف قزوینی نیز، به‌رغم فاصله شعر و اندیشه آنها از گرایش‌های دینی، مدتی هر چند کوتاه به آرمان اتحاد اسلام دل بستند (عارف قزوینی ۱۳۸۴: ۴۵۰).

نخستین بازتاب ادبی دعوت به اتحاد اسلام را در خاتمه محذوف نامه باستان میرزا آقاخان کرمانی می‌توان دید. این بخش در چاپ نخست این کتاب که در زمان مظفرالدین‌شاه، به نام سالنامه، انتشار یافت، به سبب درون‌مایه انتقادی آن، عامدانه حذف شد، تا اینکه پس از مشروطه ناظم‌الاسلام کرمانی آن را در مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان به چاپ رسانید (ناظم‌الاسلام ۱۳۶۴: ۱۴۰-۱۵۳). میرزا آقاخان در این خاتمه منظوم آنجا که به برخی از جوانب حالات خود می‌پردازد، درباره کوشش‌های خود و همفکرانش در راه اتحاد اسلام، خطاب به ناصرالدین‌شاه، نخست با لحن منظومه‌های حماسی خود را معرفی می‌کند و سپس درباره اهداف خویش و ایجاد وحدت میان مسلمانان سخن می‌گوید:

یکی نامداری ز ایران منم	که خو کرده در جنگ شیران منم
به گاهی که آمد تمیزم پدید	روانم به دانش همی بد کلید
ز گیتی نجستم به جز راستی	نگشتم به گرد کم و کاستی
همی خواستم تا که اسلامیان	به وحدت ببندند یکسر میان
همه دوستی باهم افزون کنند	ز دل کین دیرینه بیرون کنند
مر اسلامیان را فزاید شرف	نفاق و جدایی شود برطرف

در اسلام آید به فرّ حمید یکی اتحاد سیاسی پدید
 شود تُرک ایران و ایران چو تُرک نماند دوئی در شهبان سترک
 همان نیز داندگان عراق به سلطان اعظم کنند اتفاق
 ز دل‌ها زدایند این کینه زود نگویند سنی و شیعه که بود

(همان: ۱۴۸-۱۴۹)

یکی دیگر از شاعران ایران که ده سال پس از فرجام خونین نخستین شاعر منادی اتحاد، ضمن قصیده‌ای در مدح خلفای نخستین اسلام، همین ندا را سر داد، ادیب‌الممالک فراهانی (وفات: ۱۲۹۶ش/ ۱۹۱۶م) بود. او در این قصیده پس از بیان انحطاط مسلمانان و ستایش خلفا و نام‌آوران قدرتمند دنیای اسلام، از صلاح‌الدین ایوبی و سلطان محمد فاتح تا نادرشاه افشار، پیروان مذاهب مختلف را به اتحاد فرا می‌خواند و کسانی را که میان سنی و شیعه بذر تفرقه می‌افشانند به نکوهش می‌گیرد:

به اتحاد گرایید و اتفاق کنید که اتحاد شما کم کند ز کفر اثر
 شکست ما همه زان شد که مسلمین ز عناد یکی غلام علی شد یکی مرید عمر
 میان شیعه بوحفص و بوالحسن شده‌ای چو دایه‌ای که بود مهربان‌تر از مادر

(ادیب‌الممالک ۱۳۸۴: ۲۴۱)

ادیب‌الممالک بعدها نیز این مضمون را در سروده‌های دیگر خود تکرار کرده است (از

جمله ← همان: ۲۳۱).

چند سال بعد، همین ندا را از شعری می‌شنویم که ملک‌الشعرا بهار در گرماگرم کشاکش‌های جنبش مشروطه‌خواهی در سال ۱۳۲۷ق/ ۱۹۰۹م خطاب به محمدعلی‌شاه سروده و ضمن آن با یادآوری فرجام کار سلطان عبدالحمید، پادشاه مستبد عثمانی، به پادشاه قاجار اندرز داده است و در پایان سخن را به ضرورت وحدت میان ملت‌های ایران و عثمانی کشانده و چنین سروده است:

ملت عثمانی با ما یکی است ما دو جماعت را مبدا یکی است
 ما دو گروهیم ز یک پیرهن نیست میانه سخن از ما و من
 دارم امتیاد که از فرّ بخت وصل شوند این دو تناور درخت
 شاخه فرازند و برآرند سر ریشه دوانند به هر بوم و بر

چون که به تنهایی باشد نهال می شود از باد خزان پایمال
 خرم باشند و نیارند یاد از تف برف و وزش تندباد
 ای کاش ای کاش که اسلامیان رسم دویی را ببرند از میان

(بهار ۱۳۴۵: ۲/ ۱۳۹-۱۴۱)

بهار بعدها نیز به تفاریق دربارهٔ ضرورت این اتحاد سخن گفته است که برای پرهیز از دراز شدن سخن از نقل آنها صرف نظر می کنیم (← همان: ۱/ ۱۵۰-۱۵۲، ۲۷۸).

تأکید بر وحدت ایرانی و عثمانی در شعر شاعران دیگر این دوره، از جمله در یک شعر سید اشرف‌الدین حسینی نیز بازتاب یافته است (← نسیم شمال [بی تا]: ۲۱۵-۲۱۶). وی این شعر را پس از تحقیق پیش‌بینی بهار و سقوط محمدعلی شاه، به مناسبت ورود حسیب‌الدین افندی، سفیر دربار عثمانی، به رشت در سال ۱۳۲۸ق/ ۱۹۱۰م سروده و در آن با اشاره به مشترکات گوناگون دو ملت و پیروزی مشروطه‌خواهان دو کشور، به برادری ایرانی و عثمانی تأکید کرده است، بندهایی از آن چنین است:

ایرانی و عثمانی هستند یکی پایه هم‌مشرّب و هم‌قبله هم‌مذهب و همسایه
 فرمان اخوت داد خَلّاق به هر آیه از ساحت قدس حق مشروطه مقرر شد

ایرانی و عثمانی امروز برادر شد

گردید ز احمد شاه دل‌ها همه شاد امروز بنشست به قسطنطین بر تخت رشاد امروز
 حاصل شده ملت را مقصود و مراد امروز در مملکت ایران خوش شورش محشر شد

ایرانی و عثمانی امروز برادر شد

گر تابع قرآنیم پس شیعه و سنی چیست گر جمله مسلمانیم پس هیچ تفاوت نیست
 ما گر همه انسانیم پس دشمن قانون کیست مشروطه مددبخشای بر شرع مطهر شد

ایرانی و عثمانی امروز برادر شد

با شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی اول و همکاری ملیون ایران با نیروهای دولت عثمانی در مقابل سپاه و سیاست روس و انگلیس، یک‌بار دیگر دعوت اتحاد اسلام در کانون توجه قرار گرفت و برخی از شاعران ایرانی که در این هنگام به‌عنوان مهاجر در استانبول می‌زیستند کوتاه زمانی دل به آرمان اتحاد اسلام بستند و شعر خود را در خدمت ترویج آن قرار دادند، سید محمدرضا میرزادهٔ عشقی و عارف قزوینی از جملهٔ این شاعران بودند. عشقی

ضمن شعری با نام «نوروزی‌نامه» (عشقی ۱۳۵۷: ۲۷۱-۲۷۲)، پس از توصیف مناظر استانبول و تبریک عید نوروز به شاه ایران و سلطان عثمانی، متناسب با بافت تغزلی شعر خود خطاب به معشوق، از جمله چنین سرود:

نگارینا من آن خواهم که با توفیق یزدانی
همان مه‌ری که مابین من و تو هست و می‌دانی
شود تولید بین ما هر ایرانی و عثمانی
همان روز است که می‌بینیم تبه این شام ظلمانی
ز ظل «طلعت» و «انور» فضای شرق نورانی
همان گونه که تو با طلعت خود عالم‌افروزی
(عشقی ۱۳۵۷: ۲۷۱)

وی پس از نام بردن از طلعت‌پاشا و انورپاشا، دو سیاستمدار قدرتمند این دوره، و اظهار امیدواری به درخشش مشرق زمین در پرتو زعامت آنها، در بند بعد به الفت معنوی دیرین میان دو ملت اشاره می‌کند و کتاب مثنوی و خاطرات خوشی را که به ادعای او «ایران ز شاه غزنوی دارد» شاهدهی برای دعوی خود می‌آورد، سپس در بند پایانی این مسمط قصیده‌وار خود اشتراک در اعتقاد به قبله واحد را دلیلی دیگر برای ضرورت اتحاد و هم‌دلی میان آنها می‌داند:

ز یک ره می‌رویم ار ما سوی بیت‌الحجر با هم
از این رو اندرین ره هم‌رهیم و همسفر با هم
چرا زین رو نیامیزیم چون شهد و شکر با هم
قرین یکدیگر روز خوش و گاه خطر باهم
فرا گیریم باز از سر جهان را سر به سر با هم
به توفیق خداوندی و با اقبال و فیروزی
(همان: ۲۷۲)

این مضمون وحدت‌جویانه در همان ایام در تصنیفی از عارف قزوینی نیز تکرار شده است

(← عارف ۱۳۸۴: ۴۵۰):

کفر و دین به هم در مقاتله است پیشرفت کفر در نفاق ماست
خدا در نفاق ماست
کعبه یک، خدا یک، کتاب یک این همه دوئیت کجا رواست
وای کجا رواست
بگذر از عناد، باید اینکه داد دست اتحاد کز لحد برون (خدا) دست مصطفی است

این همسویی و وحدت‌جویی دیری نپایید و در سال‌های جنگ جهانی، به تدریج بر اثر علل و عوامل گوناگون و از جمله رفتارهای نخوت‌آمیز فرماندهان و سیاست‌های الحاق‌گرایانه برخی

از سران دولت عثمانی، که پس از این مورد اشاره قرار گرفت، کاستی گرفت و با پایان جنگ به نثار و رویارویی کسانی از دو سو انجامید.

۳ مشروطه عثمانی و سقوط حکومت سلطان عبدالحمید (۱۳۲۷ق / ۱۹۰۹م)

قیام مشروطه‌خواهان عثمانی با رهبری جمعیت اتحاد و ترقی که در سال ۱۳۲۷ق / ۱۹۰۸م به سقوط حکومت سلطان عبدالحمید، جلوس سلطان محمد رشاد بر مسند خلافت و استقرار مشروطه دوم انجامید، با استقبال پرشور ایرانیان مواجه شد. این حادثه زمانی رخ داد که ایرانیان درگیر مبارزه بی‌امان با حکومت محمدعلی شاه بودند. شاه ایران با دست یازیدن بر کودتا و برانداختن مجلس و مشروطه، درست همان راهی را می‌پیمود که سلطان عبدالحمید حدود یک دهه پیش آن را درنور دیده بود. ایرانیان مشروطه‌خواه زمانی خبر پیروزی مشروطه‌خواهان عثمانی و سقوط حکومت عبدالحمید را دریافت کردند که سلطه استبداد صغیر بر همه پهنه ایران گسترده شده بود و تنها تبریز در برابر آن مقاومت می‌کرد، بخش‌های وسیعی از این شهر نیز به تصرف سپاه استبداد درآمده بود و مبارزان مشروطه‌خواه در محله امیرخیز که خانه و مقر ستارخان در آن قرار داشت، از هرسو محاصره شده بودند. در چنین هنگام و هنگامه‌ای بود که به نوشته احمد کسروی خبر پیروزی مشروطه‌خواهان عثمانی به تبریز رسید و دل‌های مبارزان را پر از شادی گردانید (کسروی ۱۳۷۰: ۷۰۳). این تنها تبریزیان نبودند که از پیروزی مشروطه‌خواهان عثمانی شادمان و دلگرم شدند، بلکه به هر جای ایران نیز که این خبر رسید موج شادمانی برانگیخت، چنان‌که در مشهد نیز مشروطه‌خواهان را به وجد آورد.

ملک‌الشعراى بهار که در این ایام بیست و دو سال بیشتر نداشت و در مشهد می‌زیست، سقوط سلطان عبدالحمید را دست مایه سرودن اندرزنامه‌ای خطاب به محمدعلی شاه قرار داد. وی در این شعر با پرداختن به همراهی اولیه عبدالحمید با مشروطه‌خواهان عثمانی و اعلام مشروطه در آن کشور و سپس عهدشکنی و برانداختن مشروطه، جزئیات حمله مشروطه‌خواهان عثمانی را از سلاتیک به سوی استانبول و محاصره اقامتگاه سلطان، فرار

سلطان به قصر «یلدیز» و سرانجام اسارت و تبعید او و روی کار آمدن سلطان محمد رشاد را بیان می‌کند و آنچه را که بر سر سلطان عبدالحمید آمده بود چون آئینه‌ای در برابر محمدعلی‌شاه قرار می‌دهد تا فرجام کار خود را با وضوح کامل در آن ببیند.

این اندرزنامه به درستی نشان می‌دهد که بهار جوان در آن روزها با وجود محدودیت بسیار وسایل ارتباط جمعی، از دقایق و جزئیات رخدادهای سرزمین‌های عثمانی آگاه بوده و از راه دور با مشروطه‌خواهان آن سامان هم‌نوایی می‌کرده است. پیش از این ابیاتی از این سروده بهار را که مشتمل بر بیان مشترکات دینی و تاریخی دو ملت و ضرورت اتحاد میان آنان بود، نقل کردیم. در اینجا نیز ابیاتی دیگر از همان مثنوی را در شرح ماجرای سقوط حکومت سلطان عبدالحمید، خطاب به محمدعلی‌شاه، از نظر می‌گذرانیم:

پادشها قصه نو گوش کن	قصه بگذشته فراموش کن
با تو ز بگذشته نگویم سخن	زانکه فسانه است حدیث کهن
قتل لوی شانزدهم نادر است	قصه نو آریم که نو خوش‌تر است
قصه ماضی نه و از حال بین	نیز به مستقبل احوال بین
شرح لوی شانزده نبود مفید	پنند فراگیر ز عبدالحمید
کاو چو تو شاهنشاه اسلام بود	نیز نکو فال و نکو حال بود
سخت فزون بود به کشور ز تو	داشت فزون عسکر و لشگر ز تو
قاعده ملک قوی کرده بود	قانون در مملکت آورده بود
لیک چو بُد خیره سر و مستبد	ملت کردند به مشروطه جد
این هیجان را چو نکو دید شاه	یافت که کار از هیجان شد تباه
فرمان در دادن مشروطه داد	داد در آغاز به مشروطه داد
چون تو قسم خورد و دگر عهد بست	و آن همه را یکسره در هم شکست
مجلس شوری را ویران نمود	دست به قتل و کلا برگشود
ملت اسلام بر آن بلفضول	شورش کردند در استانبول
لشگریان ملک حیل‌باز	راه به ملت بگرفتند باز
جیش سلاطین به قهر آمدند	حمله‌کنان جانب شهر آمدند
دست گشودند به جیش ملک	یکسره ضایع شد عیش ملک
شاه و کسان سخت فراری شدند	جانب «یلدیز» متواری شدند
حمله نمودند سلاطینکیان	جانب یلدیز چو هژبر ژیان

شاه گرفتار و کسانش تباہ	گشت از آن لشگر مشروطه‌خواه
محبوسانه به سلانیک شد	در نظرش گیتی تاریک شد
تا چه زمان رأی به قتلش دهند	باشد امروز گرفتار بند
خاطر مشروطه‌چیا شاد شد	از پس او مملکت آزاد شد
با ملک راد محمد رشاد	بیعت کردند در آن اتحاد

(بهار ۱۳۵۴: ۱۳۹-۱۴۰)

سال‌های ۱۹۰۸م تا حدود ۱۹۱۷م دوران هم‌گرایی و همکاری تنگاتنگ نیروهای مشروطه‌خواه ایرانی و عثمانی بود، این دوره را به یک اعتبار می‌توان به سال‌های پیش از جنگ جهانی اول و سال‌های جنگ تقسیم کرد. در فاصله سال ۱۹۰۸م تا آغاز جنگ، ایرانیان بسیاری در سرزمین‌های عثمانی و به‌ویژه در استانبول حضور داشتند. بسیاری از آنان به کار اقتصادی و تجارت و کسانی نیز از اواخر قرن سیزدهم هجری به کار فرهنگی و گاهگاه سیاسی می‌پرداختند. در گرماگرم مبارزات مشروطه‌خواهان عثمانی علیه حکومت سلطان عبدالحمید، ایرانیان استانبول به شیوه‌های مختلف به همفکران تُرک خود یاری می‌رساندند. خارجی بودن ایرانیان در مواردی، از جمله در چاپ و نشر آثار خود، به آنان آزادی عملی بیش از اتباع حکومت عثمانی می‌داد، از این رو ایرانیان از این فرصت استفاده می‌کردند و آثار و اعلامیه‌های مشروطه‌خواهان عثمانی را با امکاناتی که در اختیار داشتند به چاپ می‌رساندند و در توزیع آنها با همفکران عثمانی خود همکاری می‌کردند. با پیروزی مشروطه‌خواهان عثمانی و روی کار آمدن دولت اتحاد و ترقی، فضای فعالیت سیاسی برای ایرانیان بیش از گذشته فراهم گردید. در همین ایام انجمن سعادت^۱ ایرانیان استانبول تشکیل شد. اسناد باقی‌مانده از فعالیت‌های انجمن سعادت حکایت از همکاری تنگاتنگ این انجمن با جمعیت اتحاد و ترقی دارد (درباره انجمن سعادت ← انتخابی ۱۳۹۰: ۲۱۱).

متعاقب گسترش کوشش‌های ایرانیان استانبول، کسانی مانند دهخدا و معاضدالسلطنه که پس از کودتای محمدعلی شاه به اروپا مهاجرت کرده بودند، به استانبول آمدند و با انتشار مجله سروش به فعالیت‌های آزادی‌خواهانه خود دوام بخشیدند و به اعتلای انجمن یاری رساندند (← افشار ۱۳۷۸: ۵۰، ۵۷). با فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان و استقرار مشروطه دوم گروهی از ایرانیان مقیم استانبول، از جمله دهخدا و جمعی دیگر به ایران بازگشتند. با

این حال، همچنان ایرانیان بسیاری در استانبول اقامت داشتند که برخی از آنها از چندین نسل پیش مقیم آن شهر و دیار شده بودند (درباره ایرانیان استانبول ← ساسانی ۱۳۵۴: ۹۳-۱۰۲). استمرار مناسبات تنگاتنگ میان ایرانیان و عثمانیان تا سال‌های جنگ جهانی اول همچنان دوام داشت، چنان‌که در سال‌های جنگ آنان در جبهه واحد علیه روس و انگلیس جنگیدند، سپاهیان عثمانی برای مقابله با نیروهای دشمنان مشترک وارد خاک ایران شدند و ایرانیان بسیاری در ادامه فشارها و تزییقات نیروهای مهاجم روس و انگلیس ناگزیر از ترک ایران شدند و به استانبول پناه بردند و با دعوت اتحاد اسلام که رونقی دوباره می‌گرفت، همنوایی کردند؛ اما عوامل مختلف به تدریج موجب برانگیخته شدن سوءتفاهم‌ها و مرزبندی‌ها شد و سرانجام به رویارویی روشنفکران ایرانی و عثمانی و مجادلات قلمی آنان منتهی گشت که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴ رواج اندیشه ناسیونالیسم و آغاز روند واگرایی

در سال‌های جنگ جهانی به تدریج، دو عامل سبب تضعیف زمینه‌های همکاری و هم‌گرایی میان ایرانیان و عثمانیان و سرانجام رویارویی روشنفکران دو کشور و مجادلات فکری، سیاسی و قلمی میان آنها شد و به روند واگرایی سرعت بخشید. به باور ما این دو عامل عبارت بودند از: دگرگونی سیاسی - ایدئولوژیک و گذر از ناسیونالیسم دموکراتیک به ناسیونالیسم نژادگرا و پان‌ترکیسم در میان ناسیونالیست‌های عثمانی، و دیگری سردرگمی راهبردی و اتخاذ خط مشی سلطه‌جویانه و الحاق‌گرایانه از سوی دولت اتحاد و ترقی. در اینجا ضمن توضیح هر یک از موارد یاد شده، بازتاب وضعیت جدید را در ادبیات ایران آن سال‌ها نشان می‌دهیم:

۴-۱ دگرگونی سیاسی - ایدئولوژیک و گذر از ناسیونالیسم دموکراتیک به ناسیونالیسم

نژادگرا

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، ناکامی حکومت عثمانی در پیشبرد سیاست عثمانی‌گرایی یا عثمانجلیق، سلطان عبدالحمید را بر آن داشت تا خط مشی دیگری را در پیش گیرد و

براساس آن، علاوه بر حفظ متصرفات خود در مناطق مسلمان‌نشین، به گسترش نفوذ خود در سرزمین‌های اسلامی خارج از قلمرو خود بپردازد. این سیاست که به نهضت اتحاد اسلام یا پان‌اسلامیسم معروف شد، سرانجام دستاورد چندانی نداشت و در پی جنبش‌هایی که در میان ساکنان متصرفات عثمانی در آفریقا و خاورمیانه پدید آمد و نیز تزلزل سلطان عبدالحمید و ترس او از سید جمال‌الدین اسدآبادی و یارانش، عملاً نهضت اتحاد اسلام با ناکامی مواجه گردید. در چنین وضعیتی بود که کسانی شعار اتحاد ترکان را سرلوحه برنامه‌های خود قرار دادند و با تبلیغاتی وسیع در بسط و گسترش آن کوشیدند تا اینکه به تدریج پان‌اسلامیسم صبغهٔ پان‌ترکیستی گرفت و پس از جنگ جهانی به جای آن نشست. براساس قراین موجود، به نظر می‌رسد که دولت اتحاد و ترقی یا بخش قدرتمند آن به رهبری انورپاشا، در خلال جنگ و حتی پیش از آن، تحت لوای اتحاد اسلام، اهداف پان‌ترکیستی خود را تعقیب می‌کرد. این امر در ایجاد سوءتفاهم و نفاق در میان آن دسته از روشنفکران ایرانی که در استانبول اقامت داشتند یا با سپاهیان عثمانی در ایران همکاری می‌کردند، نسبت به صداقت دولت عثمانی تأثیری تردید ناپذیر داشت (برای نمونه ← عارف قزوینی ۱۳۸۸: ۲۱۰-۲۱۴).

دربارهٔ چند و چون استحالهٔ پان‌اسلامیسم به پان‌ترکیسم و سیر تحول هر یک از آنها تحقیقات سودمندی صورت گرفته است و ما را از پرداختن به آنها بی‌نیاز می‌کند (← انتخابی ۱۳۹۰: ۵۷-۱۶۳؛ لاندو ۱۳۸۲: صفحات مختلف)، از این رو در اینجا تنها به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱) ناسیونالیسمی که نامق کمال و همفکران نوعثمانی او اساس آن را پی‌ریخته بودند، گونه‌ای ناسیونالیسم دموکراتیک و متأثر از نظریهٔ فرانسوی ناسیونالیسم بود. با همهٔ تأکیدی که آنان به وطن و پیراستن زبان ترکی داشتند، همچنان بر وحدت مسلمانان به عنوان هستهٔ اصلی امپراتوری و برابری همهٔ اقوام و ملل تحت سلطهٔ حکومت عثمانی اصرار می‌ورزیدند. هر چند چهارچوب نظری آنان از انسجام لازم برخوردار نبود، به‌هیچ‌وجه صبغهٔ نژادی پان‌ترکیستی نداشت (دربارهٔ نوعثمانیان و نامق کمال ← BERKES 1978: 283 حضرتی ۱۳۸۹: ۱۴۶-۱۵۷).

تشکیل «کمیتهٔ اتحاد و ترقی» در سال ۱۸۸۹م نیز در خط مشی روشنفکران عثمانی

مخالف استبداد عبدالحمید تفاوت چشمگیری پدید نیاورد. اعضای این تشکیلات که بعدها به جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی تغییر نام داد، خود را ترکان جوان می‌نامیدند و به رغم وجود گرایش‌های گوناگون در درون آن تا استقرار مشروطه دوم در سال ۱۹۰۸ م بر کلیت دیدگاه اسلاف نوعثمانی خود پایبند بودند. این نکته را از محتوای نامه‌ای که این جمعیت در ۱۰ شعبان ۱۳۲۵/۱۸ سپتامبر (ایلول) ۱۹۰۷ از پاریس به انجمن تبریز فرستاده است، می‌توان تأیید کرد (برای متن نامه و پاسخ انجمن تبریز ← رفیعی ۱۳۶۲: ۲۷۲-۲۷۴). این نامه به مناسبت یورش سپاهیان عثمانی به مرزهای ایران و اشغال بخش وسیعی از مناطق مرزی در ایام کشاکش‌های داخلی دوره مشروطه ایران نوشته شده است. در این نامه اعضای جمعیت اتحاد و ترقی عثمانی، با نگرشی انسان‌گرایانه و آزادی‌خواهانه، تأسف خود را از اشغال مناطق مرزی ایران به دست سپاه عثمانی اعلام و آن عمل را محکوم کرده‌اند، همچنین ضمن تأکید بر ضرورت اتحاد دو کشور نوشته‌اند «از حکومت مستبد عبدالحمید که امروزه سرزمین‌های عثمانی را اسیر ظلم و ستم خود ساخته است و بر مردم تابع حکومت خود رحم و شفقت روا نمی‌دارد، انتظار حرمت نهادن بر همسایه خود منطقی و عاقلانه به نظر نمی‌رسد» (انجمن تبریز ۱۳۲۵ ق، س ۲، ش ۱۰، به نقل از رفیعی ۱۳۶۲: ۲۷۲). موضع همدلانه و گفتمانی که از ورای سطور آن به وضوح استنباط می‌شود، مؤید آن است که جمعیت اتحاد و ترقی تا پیش از کسب قدرت سیاسی، همچنان بر نوعی گفتمان مبتنی بر اتحاد اسلام و ناسیونالیسم دموکراتیک وفادار بوده است.

۲) تلاش در جهت تحول سیاسی - ایدئولوژیک البته پیش از روی کار آمدن ترکان جوان آغاز شده بود. آنچه در این مورد شایسته توجه به نظر می‌رسد، آن است که گذر از ناسیونالیسم دموکراتیک به ناسیونالیسم نژادگرایانه و پان‌ترکیستی بیش از آنکه حاصل نظریه‌پردازی ترکان جوان و روشنفکران سرزمین‌های عثمانی باشد، محصول تکاپوهای سیاسی تاتارهای روس و بعدها ترکان قفقازی بود. در حقیقت نیز ابتدا «پان‌ترکیسم بیشتر تحت تأثیر ناسیونالیسم اروپای جنوب شرقی اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت ... و پاسخی به پان‌اسلاویسم و فشارهای آن همچون روسی کردن بود» (لاندو ۱۳۸۲: ۳۱). تاتارها و قفقازی‌ها برای رهایی از تبعیض و فشاری که در روسیه نسبت به آنها اعمال می‌شد، در وجود امپراتوری عثمانی پناهگاهی

برای خود می‌جستند و از این رو بود که درصدد برآمدند با تمسک به وحدت نژادی پایه‌های این پیوند را مستحکم سازند.

در پیدایش ناسیونالیسم نژادگرا و آغاز این دگرگونی سیاسی - ایدئولوژیک، علاوه بر کوشش‌های اسماعیل گاسپارینسکی (۱۸۵۱-۱۹۱۴م)، به‌طور خاص باید به تلاش‌های نظری یوسف آق‌چوره اوغلی (۱۸۶۹-۱۹۳۵م)، از تاتارهای ولگا، اشاره کرد. او بود که از اوایل قرن بیستم، با نشر مقالاتی، به تبیین موضوع پرداخت و در کتاب سه طرز سیاست خود با نقد خط مشی عثمانی‌گرایی و پان‌اسلامیسم و ناتوان دانستن آنها در حفظ و اداره امپراتوری، به ضرورت اتخاذ سیاستی مبتنی بر اتحاد ترکان تأکید کرد (آق‌چوره اوغلی ۱۳۲۷: صفحات مختلف). این خط مشی را مدتی بعد علی حسین‌زاده (۱۸۶۴-۱۹۴۱م) و بعدها، احمد آقا‌اوغلی (۱۸۶۹-۱۹۳۵م)، دو تن از ترکان قفقازی، پی گرفتند. تأکید بر این نکته بدین معنی نیست که مشابه چنین‌گرایی در میان ترکان سرزمین‌های عثمانی مسبوق به هیچ نوع سابقه‌ای نبود، از نوعثمانیان کسانی مانند ضیا پاشا، علی سعوی و سلیمان پاشا و از اعضای جمعیت اتحاد و ترقی، احمد رضا، کم و بیش به اندیشه‌های ناسیونالیستی تعلق خاطر داشتند، با این حال دیدگاه‌های ناسیونالیستی افراطی و نژادگرایانه تا پیش از ۱۹۰۸م نمودی آشکار در صحنه سیاست عثمانی نداشت (← انتخابی ۱۳۹۰: ۸۴). در حقیقت پس از انقلاب ۱۹۰۸م و استقرار مشروطه بود که سازمان‌ها و انجمن‌های ناسیونالیستی شکل گرفتند و به تبلیغ اندیشه‌های ناسیونالیستی و پان‌ترکیستی پرداختند و روشنفکران نظیر ضیاء گوگ آلپ، محمد امین، خالده ضیا، حمدی صبحی و دیگران به تبیین و گسترش و یا احیانا به تعدیل آن پرداختند (در مورد آنها ← همان: ۸۴-۹۴؛ لاندو ۱۳۸۲: ۶۴-۱۲۹).

۳) در فضای فکری و سیاسی بعد از مشروطه عثمانی، ترکان جوان که اداره امور کشور را در دست گرفته بودند خود به دو جناح تقسیم می‌شدند: «جناح آزادی‌خواه که از برابری همه مردم به رهبری حکومت مرکزی پشتیبانی می‌کرد؛ جناح دیگر، خواهان ادامه برتری و سیادت ترکان در امپراتوری عثمانی بود» (ووسینیچ ۱۳۴۶: ۱۲۳). این جناح‌بندی درونی جمعیت اتحاد و ترقی در دوران جنگ و در تعامل با ملت‌ها و اقوام متحد و یا تابعه، به صورت سیاست دوگانه نمود می‌یافت و به تناقض و

تردید در تصمیمات و اتخاذ مواضع یا به رفتارهای برتری طلبانه و خلاف موازین اتحاد و هم‌پیمانی دامن می‌زد. به هر روی وجود دو گرایش و جناح در میان ترکان جوان و چیرگی تدریجی جناح تندرو و نظامی به رهبری انورپاشا، به تضعیف جناح آزادی خواه و تسریع روند چرخش از ناسیونالیسم آزادی خواه به ناسیونالیسم نژادگرا منجر شد. تردیدی نیست که این چرخش ایدئولوژیک - سیاسی در سال‌های جنگ جهانی، زمینه‌های تضعیف امپراتوری را در میان اقوام تابع و غیرترک، فراهم آورد و در تسریع روند فروپاشی آن مؤثر افتاد. هر چند استمرار حیات سیاسی آناتولی و مناطق بازمانده از امپراتوری، که امروزه ترکیه نامید می‌شود، به وسیله قرائتی بیش و کم متفاوت از این ناسیونالیسم امکان پذیر شد. در پی این تحولات بود که مصطفی کمال آتاتورک (وفات: ۱۳۵۷ق/ ۱۹۳۸م) با درک واقع‌گرایانه از اوضاع کشور و منطقه و با صرف نظر کردن از سیاست‌های توسعه طلبانه و الحاق‌گرایانه، به تعدیل این ناسیونالیسم و حفظ قلمرو ترکیه کنونی بسنده کرد (ووسینیچ ۱۳۴۶: ۱۲۸، ۲۲۲؛ لاندو ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۳۲؛ انتخابی ۱۳۹۰: ۱۰۰). تعطیل کردن فعالیت‌های تُرک اجاقی و انجمن‌های افراطی مشابه را می‌توان از جمله پیامدهای اتخاذ چنین خط مشی واقع‌گرایانه از سوی آتاتورک تلقی کرد (← لاندو ۱۳۸۲: ۱۳۴-۱۳۶).

۴-۲ سردرگمی استراتژیک و اتخاذ مشی الحاق‌گرایانه

در سال‌های پایانی جنگ جهانی اول، شکست‌های پیاپی سپاهیان عثمانی در جبهه‌های مختلف و از دست دادن متصرفات خود در بالکان، آفریقا و بخش‌هایی از سرزمین‌های عرب، حکومتگران عثمانی را با وضعیتی بغرنج مواجه ساخت؛ عدم انسجام نظری و اختلافات فکری و سیاسی در میان اعضای جمعیت اتحاد و ترقی، پی‌گیری اهداف پان‌ترکیستی توسط جناح غالب آن، به موازات تحلیل‌های توهم‌آلود و عدم درایت سران حکومت و به‌ویژه انورپاشا، بر بغرنجی این وضعیت افزود و موجب سردرگمی در اتخاذ استراتژی مناسب در عرصه‌های مختلف و از جمله در جبهه ایران شد.

در طول جنگ، حسین رئوف بیگ (وفات: ۱۹۶۴م) که بعدها به رئوف اوربای^۲ شهرت یافت، فرماندهی نیروهای عثمانی را در غرب ایران برعهده داشت. رفتارهای تحکم‌آمیز، و مداخلات

نسنجیده و تحقیرآمیز این فرمانده عثمانی و فرماندهان زیردست او با مردم و عشایر منطقه، از جمله عوامل تضعیف پیوندهای همدلی و دوستی میان ایرانیان و ترکان در سال‌های جنگ جهانی بود.

به نظر می‌رسد حسین رئوف‌بیگ با اقدامات خود در غرب ایران بیش از اینکه تنها درصد پیشبرد سیاست‌های دولت عثمانی باشد، در پی ارضای تمایلات قدرت‌طلبانه و کسب نام و آوازه به هر قیمتی بوده است، او که در جنگ حمیدیۀ بالکان شهرت و محبوبیتی کسب کرده بود، می‌خواست به هر قیمتی یک بار دیگر نام خود را بر سر زبان‌ها بیفکند. این نکته را نظر انتقادآمیز طلعت پاشا، یکی از سه شخصیت مقتدر دولت عثمانی در این دوره، تأیید می‌کند. محمود غنی‌زاده سلماسی می‌نویسد: «زمانی طلعت‌پاشا به من گفت قهرمان پیشین جنگ حمیدیۀ، این بار رؤیای قهرمانی ایران و افغانستان را در سر می‌پروراند» (غنی‌زاده ۱۹۲۴م: ۲۱).

رفتار تحکم‌آمیز و مخل مبانی اتحاد و همدلی حسین رئوف‌بیگ در منطقۀ کرمانشاه، از طریق اسناد وزارت داخله ایران در سال‌های جنگ جهانی اول به وضوح تأیید می‌شود. اسناد پرشماری در دست است که نشان می‌دهد که چگونه این فرمانده سپاه عثمانی، با دخالت در امور داخلی ایران، ایجاد اغتشاش در میان عشایر منطقه و تحریک آنها علیه همدیگر و تهدید برخی از سران عشایر از جمله مصمص‌الممالک سنجابی و خط و نشان کشیدن به حکام منطقه موجب اختلال امور و بروز اغتشاش و آشوب در مناطق غرب ایران شده بود. او و زیردستانش کار را به جایی رسانده بودند که مردم منطقه که در آغاز حامی و متحد سپاه عثمانی بودند، علیه نیروهای عثمانی و عشایر هم‌پیمان آنها متحد شده و در صدد مقابله با آنها برآمده بودند. براساس تلگراف کارگذاری کرمانشاه به وزارت خارجه در ۸ جمادی‌الثانی ۱۳۳۳/۲۳ آوریل ۱۹۱۵ «اهالی به قید قسم اتحاد نموده و قید کرده‌اند اگر عشایر با عساکر عثمانی وارد شهر شوند، جداً ممانعت نمایند» (بیات ۱۳۶۹: ۵۰). اسناد موجود دربارهٔ اقدامات نسنجیده و خلاف موازین دوستی و هم‌جواری حسین رئوف‌بیگ و قتل و غارت سپاهیان عثمانی در مناطق غرب کشور و به‌طور خاص در کِرنند و حوالی آن، بسیار بیش از آن است که در اینجا بتوان به همهٔ آن اشاره کرد. از میان این اسناد برخی از آنها دارای اهمیت خاصی است:

نامه صمصام‌الممالک سنجابی به نمایندگان کرمانشاه در مجلس در هشتم جمادی‌الثانی ۲۳/۱۳۳۳ آوریل ۱۹۱۵ (همان: ۵۱)؛ عریضه مجیدخان سالارسلطان، رئیس طایفه باجلان (همان: ۵۷-۶۰)؛ نامه صمصام‌الممالک به مجلس شورای ملی (همان: ۶۵-۶۸)؛ گزارش کاپیتان سن سون، رئیس ژاندارمری کرمانشاه به تاریخ ۲۱ شوال ۱/۱۳۳۳ سپتامبر ۱۹۱۵ به وزارت داخله (همان: ۷۱-۷۸)؛ نامه‌های سالارافخم، احتشام‌الممالک و رؤسای ایلات کرمانشاه به مجلس شورای ملی (همان: ۷۸-۸۵).

با ادامه اقدامات سلطه‌جویانه رئوف‌بیگ و درشت‌گویی‌ها و زشت‌کاری‌های او، مردم صفحات غرب چنان از سپاهیان عثمانی منزجر شدند که به رغم نفرت تاریخی آنان از روسیه، درصدد فراهم آوردن زمینه تسلط قوای روس بر کرمانشاهان برآمدند. وزارت امور خارجه با اطلاع از چنین خبری طی نامه‌ای خیلی فوری به وزارت داخله در ۱۵ شعبان ۲۸/۱۳۳۳ ژوئن ۱۹۱۵ خواهان جلوگیری از این اقدام مردم شد (همان: ۶۳). در تاریخ ۲۱ رجب همان سال وزارت داخله در نامه‌ای به وزارت خارجه درخواست کرد تا مشکلاتی را که رئوف‌بیگ در صفحات غرب کشور پدید آورده است «با مذاکرات سیاسی و اقدامات نزاکت‌آمیز آن وزارت جلیله اصلاح و از این‌گونه تعدیات و تجاوزات و اقدامات بی‌رویه متجاوزان جلوگیری شود» (همان: ۶۱-۶۲).

سرانجام برای جلوگیری از عصیان فراگیر مردم منطقه علیه سپاهیان عثمانی، در ۱۶ شعبان ۱۳۳۳ کمیسیونی مرکب از نمایندگان دولت‌های عثمانی، آلمان، ایران، اعیان کرمانشاه و نماینده اهالی کرمانشاه تشکیل گردید و در خسروآباد، یکی از قصبه‌های نزدیک کرمانشاه، معاهده‌ای میان شرکت‌کنندگان منعقد گردید و به امضا رسید. براساس این معاهده که به قرارداد خسروآباد معروف شد، سپاه عثمانی موظف به عقب‌نشینی از کربند به سوی پل ذهاب و تخلیه تدریجی سرحدات شد، همچنین مقرر گردید «تا زمان تخلیه کردن سرحد، سربازان دولت علیه عثمانی در کارهای اداری و به منافع رعایای محلی» مداخله نکنند (برای دیدن متن سند— همان: ۶۳-۶۵). نکته درخور توجه اینکه این معاهده را حسن روشنی‌بیگ^۳، عضو تشکیلات امنیتی دولت اتحاد و ترقی، به نمایندگی از سوی حسین رئوف‌بیگ امضا کرده

بود. در ادامه به اقدامات ضد ایرانی روشنی‌بیگ، بعد از اتمام جنگ و فعالیت‌ها تبلیغی او علیه ایران اشاره خواهیم کرد.

اسناد موجود دربارهٔ مداخلات فرماندهان سپاه عثمانی، به‌ویژه شخص حسین رئوف‌بیگ در امور داخلی ایران و ایجاد هرج و مرج در منطقه، بسیار بیش از آن است که بتوان به همه آنها پرداخت (برای برخی اسناد ← بیات: ۱۳۶۹: ۵۱، ۵۳، ۵۸-۶۳، ۶۵-۶۸، ۷۰-۷۱).

در مناطق دیگر ایران از جمله آذربایجان نیز سپاهیان عثمانی با رفتارها و اقدامات نابه‌جای خود موجبات ناخرسندی مردم منطقه را فراهم آوردند. کسروی در کتاب تاریخ هجده ساله آذربایجان، تحت عنوان «دربارهٔ آمدن عثمانیان به آذربایجان» برخی از اقدامات مداخله‌جویانه و زورگویانهٔ سپاهیان و صاحب‌منصبان عثمانی را در تبریز که موجب رنجش مردم شهر شده بود، شرح داده است. ورود سپاهیان عثمانی به تبریز در اواخر خرداد ۱۲۹۷/ ۱۶ ژوئن ۱۹۱۸ اتفاق افتاد، در آن زمان که مصادف با واپسین روزهای جنگ جهانی اول بود، امور شهر تبریز به دست دمکرات‌های نهضت شیخ محمد خیابانی اداره می‌شد. با ورود سپاهیان عثمانی به شهر، یوسف ضیاء‌بیگ هماهنگ‌کنندهٔ محلی تشکیلات مخصوصه (سازمان امنیت دولت عثمانی) حزبی پان‌ترکیست با نام «اتحاد اسلام» در تبریز دایر نمود و مخالفان خیابانی را که به گفتهٔ کسروی بیشتر آنها آلوده و بی‌ارح بودند، در آن گرد آورد و به یاری آنان نهضت خیابانی را برانداخت و او را به همراه اسماعیل نوبری و بادامچی، به قولی به ارومیه و براساس تحقیقی دیگر به شهر قارص تبعید کرد (← کسروی: ۱۳۸۴: ۶۶۲-۶۶۳؛ قس: انتخابی: ۱۳۹۰: ۲۱۸).

کسروی یکی دیگر از رفتارهای سپاه عثمانی را که موجب رنجش مردم تبریز گردید، چنین نقل کرده است:

دولت عثمانی به نام وام گرفتن از تودهٔ خود اسکناسی به نام «قائم» چاپ کرده و به دست سپاهیان داده بود که در همه جا آن را به کار می‌بردند، در جایی که چنان اسکناسی در ایران ارزشی نتوانستی داشت، و در بازار تبریز تنها صرافان هر قائمه‌ای به چند قران می‌خریدند و این برای فرستادن به استانبول می‌بود؛ ولی عسکرها هر قائمه را پنج تومان حساب کرده و از بازاریان با زور پول آن را می‌خواستند و ناگزیر کار به کشاکش می‌انجامید ... یک عسکر یک تومان قند و

چایی خریده و یک قائمه می‌داد که چهار تومان هم دستی می‌خواست، در جایی که آن قائمه خود چند قران بیشتر بهاء نمی‌داشت، نتیجه این می‌شد که برخی فروشندگان خواهش کنند که آنچه خریدی بی‌بهاء ببر و پول نده (کسروی ۱۳۸۴: ۶۶۳).

حادثه دیگری که موجب سوءظن نسبت به سیاست دولت عثمانی شد، رفتار خشونت‌آمیز و دور از شئون همسایگی و موازین بین‌المللی با ایرانیان مقیم سرزمین‌های عثمانی در دوره جنگ جهانی اول بود. در تابستان ۱۲۹۵ش/ ۱۹۱۶م براساس توافقی که میان انورپاشا و نظام‌السلطنه مافی صورت گرفته بود، به دستور انورپاشا، ایرانیان مقیم استانبول را بدون اطلاع قبلی، مورد هجوم و بازداشت قرار دادند و به جبهه‌های جنگ سوریه و عراق اعزام کردند و سرانجام بسیاری از آنها چنان‌که خان‌ملک ساسانی، مستشار سفارت ایران در استانبول، تصریح می‌کند، یا کشته شدند و یا از گرسنگی جان سپردند (ساسانی ۱۳۵۴: ۱۱۳).

بدین ترتیب رفتارهای نامناسب و زورگویانه فرماندهان سپاه عثمانی و تشکیلاتی امنیتی آن در ایران، در ایجاد سوءظن مردم و روشنفکران ایران نسبت به این هم‌پیمانان هم‌کیش تأثیری بی‌گفتگو داشت. بر اثر مشاهده چنین رفتارهایی بود که فرخی یزدی در همان سال نخست رویارویی دولت‌های متخاصم در ایران به این نتیجه رسید که تفاوتی میان نیروهای دو سوی نبرد نیست و به تعبیر او «اجنبی اجنبی است». فرخی یزدی که همراه ملیون و آزادی‌خواهان مهاجر ایرانی همسو با سپاهیان عثمانی تا موصل رفته بود، با مشاهده چنین رفتارهایی، برخلاف ایرانیان مهاجر و اقران شاعر خود از مهاجرت به سرزمین‌های عثمانی منصرف شد و با وجود خطرات احتمالی از سوی نیروهای روس که در منطقه پیشروی می‌کردند، به تهران بازگشت و شعر زیر را سرود:

ای وطن پرور ایرانی با مسلک و هوش	هان مکن جوش و خروش
پندهای من با تجربه بنمای تو گوش	گر تویی پند نیوش
اجنبی گر به مثل می‌دهدت ساغر نوش	نوش نیش است منوش
که عدو دوست نگردد به خدا گر نبی است	اجنبی اجنبی است
من سرگشته چو پرگار جهان گردیدم	رنج ها بکشیدم
پابره‌نه ره دشت و دره را ببریدم	دست غم بگزیدم
حالت ملت عثمانی و ژرمن دیدم	خوب و بد بشنیدم

باز برگشته و از اجنبیان نومیدم حالیا فـهمیدم
 که اگر شیخ خورد گول اجانب صبی است اجنبی اجنبی است
 (فرخی یزدی ۱۳۶۹: ۱۹۵)

این تنها فرخی یزدی نبود که ناخوشنودی خود را از این هم‌پیمانان عهدشکن در شعرش ترنم کرده است، بلکه حتی عارف قزوینی که در سال ۱۲۹۶ش/ ۱۹۱۷م ترانهٔ اتحاد می‌خواند و از مقاتلهٔ کفر و دین، نفی دوگانگی و ضرورت اتحاد میان ایرانیان و عثمانیان سخن می‌گفت (عارف قزوینی ۱۳۸۴: ۴۵۰)، درست چند ماه پس از آن، در تصنیفی دیگر (همان: ۴۵۱-۴۵۲؛ همو ۱۳۵۶: ۳۸۲-۳۸۵)^۴ متحدان دیروز را اجنبی نامید و از تعرض آنها به شاه ایران شکایت برد. این در حالی بود که عارف خود را «دشمن خونی خسروان» معرفی می‌کرد. مطلع این تصنیف چنین بود:

چه شورها که من به پا به شاهناز می‌کنم در شکایت از جهان به شاه باز می‌کنم

ابوالقاسم لاهوتی (وفات: ۱۳۳۶ش/ ۱۹۵۷م) نیز که چندین سال را در استانبول گذرانده و در سال‌های جنگ در غرب کشور از نزدیک شاهد اقدامات سپاه عثمانی بود، در چند جای منظومهٔ نوروزیهٔ خود که پس از اتمام جنگ، در نوروز ۱۲۹۸ش سروده است، با بیانی استعاری ناخرسندی خود را از رفتار این حریفان سست‌عهد اظهار داشته، آنان را با بهره‌گیری از تعبیر تغزلی شعر فارسی، به غارتگری، عدم صداقت، سست‌عهدی و ستمگری متهم کرده است. از جمله در بند نخست مسمط خود (لاهوته ۱۳۵۸: ۶۶۹) در آن سوی خطاب ظاهری به معشوق از غارتگری و حاشاکردن این متحدان پیمان‌شکن، سخن گفته است:

چو ترکان هرکجا جان و دلی دیدی تو یغما کن بزن، غارت نما ما را و گر پرسند حاشا کن

اگر حتی بتوان مفهوم این دو مصراع را صرفاً بیان شاعرانه‌ای از دلربایی معشوق براساس سنت شعر تغزلی کلاسیک تلقی کرد، آنجا که در بند سوم ضمن اشاره به پایان جنگ «از شرمساری حریف سست‌عهد ما» سخن می‌گوید و یا در بند چهارم (همان: ۶۷۰-۶۷۱) «به بر باد شدن بساط ظلم ترکان خزان» تأکید می‌کند، نمی‌توان مفهومی جز ناخرسندی شاعر را از این هم‌پیمانان بدعهد استنباط کرد که در آن سوی شعار اتحاد، اهداف دیگری را تعقیب

می کردند (صدری‌نیا ۱۳۹۳: ۱۳۲). در اینجا تنها به نقل بند چهارم این مسمط بسنده می‌کنیم:

چمن از عدل جمهور بهار آباد شد آخر چکاوک را وطن از ظلم دی آزاد شد آخر
دل افسرده مرغان گلشن شاد شد آخر بساط ظلم ترکان خزان برباد شد آخر
زمان جور طی شد، روزگار داد شد آخر فنا کاخ ستم از بیخ و از بنیاد شد آخر
هوای گلستان آسوده از بیداد شد آخر رقیب بدمنش شرمنده از افساد شد آخر
طرفدار چمن بود از یکی هفتاد شد آخر زهی این عدل و آزادی، زهی این فرّ و پیروزی
(لاهوتی ۱۳۵۸: ۶۷۰-۶۷۱)

با گسترش اندیشه ناسیونالیسم نژادگرا در اواخر عهد عثمانی، به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی اول، زمره‌ها و دعوی‌های تازه‌ای از سوی برخی از نویسندگان و روشنفکران ناسیونالیست و افراطی عثمانی درباره ایران و تاریخ آن برخاست. طرح چنین دعوی‌هایی که از نوعی تمایلات الحاق‌گرایانه فرهنگی سرچشمه می‌گرفت، به همدلی و همکاری روشنفکران ایرانی و ترک بیش از پیش آسیب رسانید (← بهنام ۱۳۷۲: ۲۷۱ به بعد) و موجب مجادلات قلمی و ادبی میان آنها شد، چنان‌که همین‌گونه مجادلات در مورد ایران، تاریخ و شخصیت‌های آن، در میان طیف‌های گوناگون روشنفکران ترک نیز درگرفت و از آن جمله می‌توان به مجادلات قلمی دراز دامنی میان سامح رفعت (وفات: ۱۳۵۱/ق/۱۹۳۲م)، شاعر و سیاستمدار اواخر عهد عثمانی و اوایل دوره جمهوری، از یک‌سو و دکتر رضا توفیق (وفات: ۱۳۶۸/ق/۱۹۴۹م)، شاعر و فیلسوف شناخته شده همین دوره، درباره تاریخ مدها و به‌ویژه ایرانی تبار و یا ترک تبار بودن زردشت، پیامبر ایرانی، اشاره کرد (برای شماری از این مقالات ← سلیمان نظیف و دیگران ۱۳۳۶/ق/۱۹۱۸م: ۶۰۳-۶۱۵، ۶۶۹-۶۸۲).

سامح رفعت در مقاله‌ای ضمن نقد دیدگاه سلیمان نظیف درباره تأثیر ادبیات ایران بر ادبیات ترک (برای سلسله مقالات سلیمان نظیف ← سلیمان نظیف و دیگران ۱۳۳۶/ق/۱۹۱۸م: س ۲ و ۳، صفحات مختلف) ادعا کرده بود که ترکان بنیان‌گذاران تاریخ ایران بودند و مدها و به تبع آنها زردشت، تبار ترکی داشته‌اند. رضا توفیق، دانشمند معروف ترک در شماره بعد، با استناد به دلایل تاریخی و زبان‌شناختی و تحقیقات شرق‌شناسان اروپا بر اصالت ایرانی مدها و زردشت و

بی‌بنیاد بودن ادعای سامح رفعت تأکید کرد. این مجادله که حدود سه ماه در مطبوعات آن کشور دوام یافت^۵ قطع نظر از اهمیت علمی آن، از حیث نشان دادن تمایلات و رویکردهای متفاوت فکری و سیاسی فعالان عرصه فرهنگ و سیاست ترکیه در واپسین سال‌های حکومت عثمانی درخور توجه است. اهمیت این مجادله به حدی بود که چندین دهه بعد حلیم ضیا اولکن، متفکر سرشناس ترکیه، در کتاب تاریخ اندیشه معاصر در ترکیه آن را از جمله مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مناقشات ترکیه معاصر شمرده است (Ülken 2005: 442).

تردیدی نیست که روشنفکران ایرانی آن روزگار، این قبیل دعوی‌ها را با حساسیت و اعجاب خاص تعقیب و تلقی می‌کردند. سید محمدرضا میرزاده عشقی (مقتول ۱۳۰۲ش) که در این ایام واپسین روزهای اقامت خود را در استانبول می‌گذرانید، ضمن غزلی (عشقی ۱۳۵۷: ۳۷۴) به مدعیان ترک‌تبار بودن زردشت، پاسخ شاعرانه‌ای داد و با مخاطب قراردادادن دختران ترک که در ادب کلاسیک فارسی به زیبایی و یغمای دل‌های عاشقان شهره بودند، از آنها خواست تا همچنان به شیوه دیرین خود تنها به غارت دل‌ها بپردازند و از یغمای پیامبران ایران صرف‌نظر کنند. در پایان نیز با لحنی طنزآمیز اضافه کرد شما که امروز به یغمای پیامبران برخاسته و آنان را تُرک می‌شمارید، حتما فردا خدا را نیز تُرک خواهید شمرد:

ای دختران ترک خدا را حیا کنید باری در این معامله شرم از خدا کنید
 تُرک ختا همیشه به یغما به‌نام بود یک چند هم رواست که تُرک خطا کنید
 جایی کشید کار ز یغما که این زمان یغمای «شت» پیمبر پیشین ما کنید
 زردشت دل نبود که آن را توان ربود تنها همان به بردن دل اکتفا کنید
 امروز قصد بردن پیغمبران کنید فردا بعید نیست که قصد خدا کنید

ابوالقاسم عارف قزوینی هم که در این دوره (۱۳۳۶ق/ ۱۹۰۸م) در استانبول می‌زیست، تحت تأثیر چنین دعوی‌هایی، به‌ویژه اظهارات ضدایرانی سلیمان نظیف شاعر و نویسنده ترک که در چندین شماره از روزنامه حادثات با خشم به ایران و فرهنگ و تمدن آن تاخته و سخنانی گزاف به قلم آورده بود^۶، از موضع نژادگرایانه و تندروانه ضمن قصیده‌ای با مطلع زیر:

ز من بگو به سلیمان نظیف تیره ضمیر که ای برون تو چون شیر و اندرون چون قیر

به ستایش نژاد ایرانیان و نکوهش ترکان پرداخت و در خلال آن، سخنان ناروای سلیمان نظیف را با پیروی از منطق نژادستابانه او، پاسخی ناشایست داد (← عارف قزوینی ۱۳۸۴: ۲۹۱-۲۹۳). با رواج این گونه دعوی‌ها و تبلیغات ضد ایرانی از جانب ناسیونالیست‌های افراطی ترکیه، برخی از روشنفکران ناسیونالیست ایرانی نیز با نوشتن رساله‌ها و مقاله‌هایی به پاسخ مدعیات آنها برخاستند؛ چنان که محمود غنی‌زاده سلماسی، شاعر و روزنامه‌نگار ایرانی که مدتی را در سال‌های جنگ در استانبول زیسته بود، در پاسخ به سخنان «روشنی‌بیگ» علیه ایران که در روزنامه وطن به چاپ رسیده بود، رساله‌ای به زبان ترکی، تحت عنوان روشنی‌بگه جواب نوشت و در سال ۱۳۴۳ق/۱۹۲۴م آن را در انتشارات کاویانی برلین به طبع رسانید (غنی‌زاده ۱۹۲۴م: ۲) اندکی پس از وی، صادق رضازاده شفق (ر. ش. تبریزی) نیز که خود در زمان مجادله رضا توفیق و سامح رفعت در استانبول تحصیل می‌کرد و به گونه‌ای در این مجادله مشارکت داشت^۷، رساله‌ای با نام «تورک متفکرینین نظر انتباهنه» نوشت و در آن به دعوی‌های روشنی‌بیگ و برخی دیگر از نویسندگان ترک درباره ایران و آذربایجان پاسخ گفت (رضازاده شفق ۱۹۲۴م: ۳ به بعد).^۸

این مجادلات قلمی مدتی دوام یافت تا اینکه با استقرار نظام جمهوری در ترکیه و روی کار آمدن رضاشاه در ایران، تغییر مناسبات بین‌المللی و ارتباط مستقیم ایران با اروپا، استانبول اهمیت پیشین خود را به عنوان یکی از کانون‌های اندیشه و مدنیت جدید و واسط میان ایران و اروپا از دست داد و بسیاری از ایرانیان مقیم استانبول نیز به ایران بازگشتند یا به کشورهای مختلف اروپا عزیمت کردند (← بهنام ۱۳۷۲: ۲۸۲). در پی این تحولات پیوندهای ادبی و فرهنگی میان ایران و ترکیه نیز کاهش یافت و دوران تأثیرگذاری و تأثیرپذیری پیشین به طور چشمگیری کاستی گرفت.

پس از سپری شدن چند دهه از آن روزگار، به تدریج شعله عصیتهای نژادی در هر دو سو فرو کشید و واقع‌گرایی سیاسی تا حد زیادی موجب تعدیل استنباط‌ها و عدول از دعوی‌های بی‌پایه پیشین شد. باید بیش از نیم قرن از آن روزگار سپری می‌شد تا دانشوران و اصحاب اندیشه و قلم دو کشور دوباره به ضرورت شناخت دستاوردهای ادبی، فرهنگی و

علمی یکدیگر وقوف یابند و درصدد شناخت و ترجمه آثار همدیگر برآیند. بدین‌سان از دهه‌های پایانی قرن بیستم فصلی تازه در مناسبات سیاسی، ادبی و فرهنگی دو کشور گشوده شد و متعاقب آن، محققان، نویسندگان و مترجمان دو کشور به ترجمه آثار یکدیگر و شناخت میراث مشترک دو ملت روی آوردند. بر اثر کوشش‌های آنان، بار دیگر زمینه تکوین مناسبات همدلانه و همکاری‌های علمی و ادبی میان اصحاب فرهنگ و ادب ایران و ترکیه فراهم آمد. این روند که امروز نیز همچنان تداوم دارد، نیازمند مطالعه و بررسی مستقل دیگری است.

یادداشت‌ها

۱) انجمن سعادت را گروهی از ایرانیان و عمدتاً بازرگانان آذربایجانی تشکیل داده بودند. این انجمن چنان‌که کسروی اشاره کرده است، در مقطعی خود را نماینده انجمن تبریز معرفی می‌کرد و سهم درخور توجهی در پیشبرد جنبش، انعکاس اخبار و معرفی اهداف آن در خارج از کشور و از جمله در اروپا داشت. انجمن هم از نظر امکانات به جنبش مقاومت ایران یاری می‌رساند و هم صدای آنان را در جهان منعکس می‌کرد، هماهنگی و ارتباط جنبش با عتبات عالیات و مراجع حامی مشروطه نیز به واسطه این انجمن انجام می‌گرفت (← کسروی ۱۳۷۰: ۷۲۴).

۲) حسین رئوف‌بیگ که در ترکیه با نام حسین رئوف‌بیگ اوریای شناخته می‌شود، از فرماندهان نظامی و امنیتی واپسین سال‌های دولت عثمانی و از افراد مؤثر در تحولات پس از استقرار نظام جمهوری در ترکیه بود. وی به سال ۱۸۸۰م در استانبول به دنیا آمد و در ۱۸۹۹م، پس از اتمام تحصیلات خود در مدرسه بحریه، به نیروی دریایی پیوست. نام او در ۱۹۱۳م در جریان جنگ بالکان بر سر زبان‌ها افتاد. وی که در جنگ حمیدیه با ابراز رشادت نبردهای عثمانی را به پیروزی رسانده بود، به عنوان قهرمان حمیدیه شهرت داشت و در سال‌های جنگ جهانی اول مدتی فرماندهی سپاهیان عثمانی و نیروهای امنیتی «تشکیلات مخصوصه» را در ایران و عراق به عهده گرفت. رئوف اوریای در ۱۹۲۲م به نخست‌وزیری رسید و تا آگوست ۱۹۲۳ در این سمت باقی ماند. پس از واقعه سوء قصد به مصطفی کمال‌پاشا در ازمیر، به دست داشتن در این توطئه متهم و به اعدام محکوم شد؛ اما پس از تحمل ده سال محکومیت، در ۱۹۳۹م مجدداً به دنیای سیاست برگشت و به نمایندگی مجلس انتخاب شد. او در ۱۹۴۲م، در زمان جنگ جهانی دوم، به عنوان سفیر کبیر ترکیه به لندن رفت. در ۱۹۴۴م براساس درخواست خود از این مسئولیت کناره گرفت و به

استانبول بازگشت، سرانجام در ۱۹۶۴م چشم از جهان فرو بست و در استانبول به خاک سپرده شد (برای زندگی رئوف بیگ ← Alkan 2004: 598-642).

۳) آگاهی‌های موجود دربارهٔ حسن روشنی‌بیگ، نه فقط در منابع ایرانی بسیار اندک است، بلکه در منابع ترکیه نیز جز اطلاعات پراکنده و متناقض نمی‌توان دانسته‌هایی رضایت بخش دربارهٔ او به دست آورد. بر اساس زندگینامهٔ رسمی که از او در دست است و جمیل کوچاک آن را در پایان مقالهٔ مفصلی دربارهٔ تشکیلات مخصوصه آورده، وی در سال ۱۳۰۰ق/ ۱۸۸۴م در یکی از روستاهای یونان به دنیا آمد و پس از اتمام تحصیلات مقدماتی وارد مکتب حریبه شد و به خدمت ارتش عثمانی درآمد. روشنی‌بیگ بعد از مشروطه با استقرار دولت اتحاد و ترقی و تأسیس «تشکیلات مخصوصه» به عنوان تشکیلات امنیتی آن دولت، عضو آن تشکیلات و از ۱۹۱۰م به صورت مأمور مخفی عازم قفقاز شد. پس از پایان این مأموریت، در ۱۹۱۳م ظاهراً برای آموزش زبان خارجی به اروپا رفت و سال بعد نیز به مدت یک‌سال مأموریت او تمدید شد، حال آنکه براساس منابع ترک او در این مدت در استانبول بوده و ظاهراً هیچ‌گاه برای تحصیل به اروپا نرفته است. اندکی بعد، به دستور نظارت حریبه در بغداد دستگیر و تحت الحفظ به قونیه فرستاده شده است، ولی سرانجام از ایران سر درآورده است و به همین علت نیز از طرف دیوان حرب از ارتش عثمانی اخراج و به یک سال زندان محکوم شد. حکم بازنشستگی روشنی‌بیگ در ۱۹۱۵م صادر شده است، این در حالی است که او در همین سال در ایران بود و براساس اسناد وزارت داخلهٔ ایران، به نمایندگی از طرف حسین رئوف بیگ، فرمانده سپاه عثمانی مستقر در ایران، به تاریخ ۱۵ شعبان ۱۳۳۳/ ۲۸ جون ۱۹۱۵، معاهدهٔ خسروآباد را امضا کرد. بر اساس مقالهٔ جمیل کوچاک، از ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۰م در خارج از ترکیه به تجارت اشتغال داشت و در این مدت در روسیه، صربستان، قفقاز، ترکستان، چین، ایران، افغانستان، عراق، فلسطین به سر برده و به مطالعهٔ اوضاع آن سرزمین‌ها مشغول بوده است. پس از بازگشت به ترکیه، در ۱۹۳۱م، براساس قانون مصوب ۱۹۱۸م حکم اخراج او لغو شد و حقوق همهٔ این سال‌ها را دریافت کرد. در همین سال مأمور خدمت در کنسولگری قدس شد و پس از یک سال به عنوان نماینده شهر سامسون تا دو دورهٔ متوالی وکیل مجلس شد. بنا به تصریح کوچاک در اسناد و منابع ترکیه، در فاصلهٔ ۱۹۴۳م تا زمان مرگش (۱۹۵۳م) هیچ اطلاعی از وی برجای نمانده است.

روشنی‌بیگ پس از جنگ جهانی اول، در ضمن یک کنفرانس در تُرک‌اجاغی ادعا کرده بود که دوازده سال در ایران حضور داشته است. او در این کنفرانس سخنان اهانت‌آمیزی را علیه ایران بر زبان آورد و از جمله ایران را دشمن ترکیه معرفی کرد. سخنان او که اندکی بعد در شمارهٔ ۴۸۳ روزنامهٔ وطن استانبول (س ۲، ۱۹۲۴م) منتشر شد، خشم گروهی از روشنفکران ایرانی را برانگیخت و چنان‌که گفتیم محمود غنی‌زاده سلماسی و صادق رضازاده شفق هر یک با نوشتن رساله‌ای کوتاه به زبان ترکی به وی پاسخ دادند.

- در منابع ایرانی از او به عنوان فردی مجهول الهویه یاد شده است که در پوشش‌های گوناگون از جمله در لباس روحانیان در ایران به جاسوسی می‌پرداخت (رضازاده شفق ۱۹۲۴م: ۳-۵). به نوشته غنی‌زاده، وی پس از مدتی به اتهام جاسوسی دستگیر و از ایران اخراج شد و علت دشمنی او با ایران نیز همین بود (غنی‌زاده ۱۹۲۴م: ۲؛ برای مطالعه بیشتر ← Koçak 2006: 22-45).
- (۴) در چاپ دیوان عارف که به اهتمام ولی‌الله درودیان و براساس چاپ برلین انتشار یافته، بخشی از این تصنیف به سهو یا به عمد حذف شده، ولی در چاپ سیف‌آزاد و چاپ‌های دیگر متن کامل آن آمده است، از این رو ناگزیر به هر دو چاپ دیوان ارجاع داده شد.
- (۵) مجادله درباره ترک‌تبار بودن زردشت و مادها، چنان‌که عبدالله اوچمان، محقق ترک، ضمن مقاله مسوولی همراه با اسناد و مکاتبات گزارش داده است (UÇMAN 1998: c. XXVIII) با انتشار مقاله‌ای از دکتر رضا توفیق، دانشمند، شاعر و سیاستمدار ترک در نقد اظهارات سامح رفعت، نویسنده و شاعر سرشناس ترک، آغاز شد. سامح رفعت در مقاله‌ای که ضمن آن به نقد دیدگاه سلیمان ظریف درباره تأثیر ادبیات ایران بر ادبیات ترک پرداخته بود، پس از بحث درباره اصالت نژاد توران ادعا کرده بود که ترکان بنیان‌گذاران تاریخ ایران بودند و مادها و به تبع آنها زردشت تبار ترکی داشته‌اند. رضا توفیق با رد دعوی سامح رفعت، با استناد به دلایل تاریخی و زبان‌شناختی و تحقیقات شرق‌شناسان اروپا، با تأکید بر اصالت ایرانی مادها و زردشت، بر بی‌بنیاد بودن ادعای رفعت تأکید کرد، مقاله او که با عنوان «نامه سرگشاده به دوست دیرینم سامح رفعت‌بیگ افندی» در شماره‌های ۷۷ تا ۸۰ روزنامه آتی به تاریخ ۱۸ تا ۲۱ مارس ۱۹۱۸ به چاپ رسیده بود، از سوی سامح رفعت پاسخ گفته شد. پاسخ‌های او تحت عنوان توران و زردشت، جواب به فیلسوف ما رضا توفیق‌بیگ افندی، و... در شماره‌های ۸۴، ۸۶، ۸۹ و ۹۰ روزنامه آتی منتشر شد. پس از آن این مجادله علمی در مجله مجموعه ادبیات عمومی (ادبیات عمومی مجموعه سی) که به مدیریت جلال نوری انتشار می‌یافت، درج شد و با نگارش هشت مقاله از سوی رضا توفیق و هفت مقاله از سامح رفعت پایان یافت (برای دیدن مقالات ← سلیمان نظیف و دیگران ۱۳۳۶ق/ ۱۹۱۸م: ۳/ ۶۰۰-۶۱۵، ۶۶۹-۶۸۲).
- (۶) سلیمان نظیف نویسنده و شاعر کردتبار ترک، که در اوایل سال ۱۲۹۷ش/ ۱۹۱۸م ضمن سلسله مقالات «ایران ادبیاتی‌نین ادبیات‌مزه تأثیری» به ستایش بی‌مضایقه ایران و ادبیات آن پرداخته بود، چند ماه بعد که نمایندگان ایران در پاریس خواستار تصحیح خطوط مرزی ایران با عثمانی بودند، در چندین شماره از روزنامه حادثات از سر خشم به ایران و فرهنگ و تمدن آن تاخت و سخنانی گزاف به قلم آورد، او در میان ادب‌پژوهان ترک نیز به افراط و پرش از منتهی‌الیه چپ به منتهی‌الیه راست شهرت داشت، به تعبیر اسماعیل حبیب چه بسا او امروز کسی را می‌ستود و مقامش را تا اوج آسمان بالا می‌برد و چند صباح دیگر

ذمش می‌کرد و تا اعماق زمین فرو می‌برد (حبیب ۱۳۴۰: ۵۴۳)، سخنان اهانت‌آمیز و ناشایست سلیمان نظیف، ایرانیان مقیم استانبول را آزرده‌خاطر ساخت و عارف قزوینی را که در این هنگام در آن شهر به سر می‌برد، بر آن داشت تا مانند او رفتاری نژادگرایانه و افراطی داشته باشد و ضمن قصیده‌ای پاسخی محکم اما ناشایست به وی دهد.

(۷) از میان اسنادی که به ضمیمه گزارش اوچمان انتشار یافته است، دو نامه از رضازاده شفق که در آن ایام، دوران تحصیل خود را در استانبول می‌گذراند، خطاب به دکتر رضا توفیق به چاپ رسیده است. محتوای این نامه‌ها نشان می‌دهد که رضازاده شفق، علاوه بر اینکه این مجادلات را به دقت تعقیب می‌کرد، با معرفی برخی منابع به رضا توفیق، به‌طور غیرمستقیم در این مناقشه مشارکت داشته است.

(۸) رساله‌های غنی‌زاده سلماسی و رضازاده شفق در پاسخ به روشنی‌بیگ و برخی دیگر از ناسیونالیست‌های افراطی ترکیه به وسیله صاحب این قلم به فارسی ترجمه شده، همراه با متن ترکی هر دو رساله و تعلیقات و توضیحات دیگر منتشر خواهد شد.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۸۵)، اندیشه‌ترقی و حکومت قانون، تهران: خوارزمی.
- _____ (۱۳۵۷)، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران: پیام.
- آق‌چوره اوغلی، یوسف (۱۳۲۷)، اوچ طرز سیاست، استانبول: مطبعه قدر.
- ادیب‌الممالک فراهانی، محمدصادق (۱۳۸۴)، زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: انتشارات قدیانی.
- امامی خوبی، محمدتقی (۱۳۸۹)، «ایران و عثمانی از گذشته تا امروز»، مندرج مشروطه عثمانی، به کوشش حسن حضرتی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- انتخابی، نادر (۱۳۹۰)، ناسیونالیسم و تجدد در ترکیه و ایران، تهران: نشر نگاره آفتاب.
- بهار، محمد تقی (۱۳۴۵)، دیوان اشعار ملک‌الشعرای بهار، تهران: امیرکبیر.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۲)، «منزلگاهی در راه تجدد ایران: اسلامبول»، ایران نامه ش ۴۲، ص ۲۷۱-۲۸۲.
- بیات، کاوه (۱۳۶۹)، ایران و جنگ جهانی اول، تهران: سازمان اسناد ملی.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۶۴)، روابط تاریخی ایران، عثمانی و عراق (۱۵۱۴-۱۹۸۰)، تهران: شرکت سهامی انتشار.

- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۴)، تشییع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر.
- حبیب، اسماعیل (۱۳۴۰)، تورک تجدد ادبیاتی تاریخی، استانبول: مطبعه عامره.
- حضرتی، حسن (۱۳۸۹)، مشروطه عثمانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- دئیرمان چای، ویس (۱۳۹۷)، پارسی سرایان آسیای صغیر، ترجمه اسدالله واحد، تبریز: دانشگاه تبریز.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، حیات یحیی، تهران: عطار.
- رضازاده شفیق، صادق (تبریزی. ر. ش) (۱۹۲۴م)، تورک متفکرینین نظر انتباهنه، برلین: چاپخانه ایرانشهر.
- رفیعی، منصوره (۱۳۶۲)، انجمن (ارگان انجمن ایالتی تبریز)، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ریاحی، محمد امین (۱۳۶۹)، زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی، تهران: پازنگ.
- سلیمان نظیف، رضا توفیق و دیگران (۱۳۳۶ق/ ۱۹۱۸م)، ادبیات عمومی مجموعه سی، سال ۲ و ۳، استانبول، [بی‌نا].
- سیاح محلاتی، محمدعلی (۱۳۵۹)، خاطرات حاج سیاح، به کوشش حمید سیاح، تهران: امیرکبیر.
- صدری‌نیا، باقر (۱۳۹۵)، «تأثیر شعر نوگرایی ترک بر تحول شعر فارسی عصر مشروطه»، مطالعات آسیای صغیر، ش ۲، ص ۲۹-۴۶.
- _____ (۱۳۹۲)، «بررسی تطبیقی نوزوی‌نامه عشقی با نوزوی‌نامه لاهوتی»، شعرپژوهی، س ۵، ش ۴ (۱۸)، ص ۱۰۹-۱۳۴.
- _____ (۱۳۹۰)، «بررسی عوامل و ابعاد مهاجرت ایرانیان به آسیای صغیر در قرن هفتم»، تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، س ۱، ش ۲، ص ۴۳-۶۹.
- عارف قزوینی، ابوالقاسم (۱۳۸۸)، خاطرات عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۸۴) دیوان عارف قزوینی، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران: صدای معاصر.
- عشقی، محمدرضا (۱۳۵۷)، کلیات مصور عشقی، به اهتمام علی اکبر مشیر سلیمی، تهران: امیرکبیر.
- غنی‌زاده، محمود (۱۹۲۴)، روشنی‌بگه جواہر برلین: انتشارات کویانی.
- فرخی یزدی، محمد (۱۳۶۹)، دیوان فرخی یزدی، تهران: امیرکبیر.
- کسروی، احمد (۱۳۸۴)، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، تهران: انتشارات مجید.
- _____ (۱۳۷۰)، تاریخ مشروطه ایران، تهران: امیرکبیر.
- کهن، گوئل (۱۳۶۳)، تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، تهران: آگاه.

لاندو، جیکوب (۱۳۸۲)، پان ترکیسم، یک قرن در تکاپوی الحاق‌گری، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشر نی.

لاهوئی، ابوالقاسم (۱۳۵۸)، دیوان اشعار، تهران: امیرکبیر.

ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد (۱۳۶۴)، تاریخ بیداری ایرانیان، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران: امیرکبیر.

نسیم شمال، اشرف‌الدین حسینی [بی‌تا]، کتاب باغ بهشته تهران: انتشارات رجبی.

وزیری کرمانی، احمدعلی (۱۳۵۲)، تاریخ کرمان (سالاریه) به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران: ابن‌سینا.

ووسینیچ، وین (۱۳۴۶)، تاریخ امپراطوری عثمانی، ترجمه سهیل آذری، تبریز: کتابفروشی تهران.

ALKAN, Mustafa (2004), "Hüseyin Rauf Orbay'ın Hayatı (1880-1964)", *Atatürk Araştırma Merkezi Dergisi*, 59 Sayı, Cilt: XX, Temmuz.

BERKES, Niyazi (1978), *Türkiyede çağdaşlaşma*, İstanbul: Doğu-Batı Yayınları.

HÜSEYİN, Tüncer (1994), *Meşrutiyet devri Türk edebiyatı*, İzmir: akademi kitabevi.

KOÇAK, Cemil (2006), *Tarih ve Toplum Yeni Yaklaşımlar*, sayı, 3 (243).

UÇMAN, Abdullah (1998), "Zerdüş Münakaşası Üzerine", *Türk Dili ve Edebiyatı Dergisi*, C. XXVIII.

ÜLKEN, Hilmi Zeynep (2005), *Türkiye' de çağdaş düşünce tarihi*, İstanbul: Ülken Yayınları.